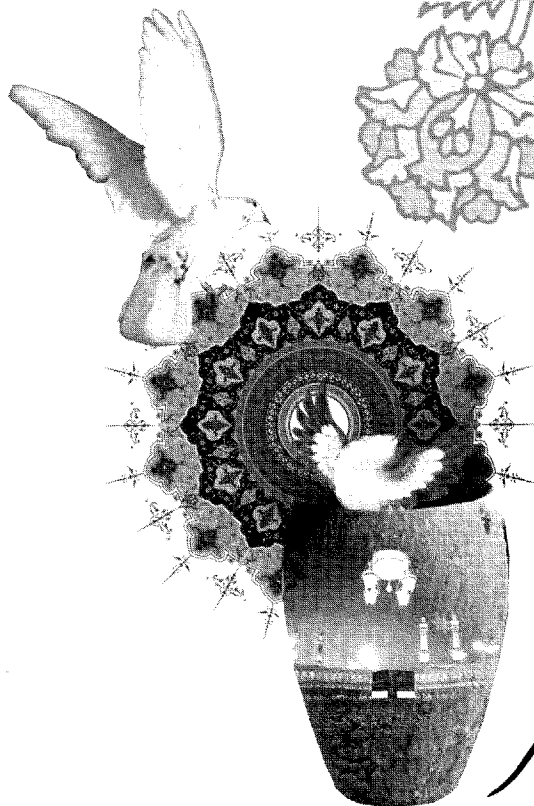




حج و ائمه اربعین





حج در نگاه شاعران معاصر



علی موسوی گرمارودی

علی موسوی گرمارودی در سال ۱۳۲۰ در شهر قم متولد شد. پدر وی از عالمان دیار الموت قزوین و از روستای گرمارود بود.

وی که شاعری است توانا، با تجربه کافی در زمینه شعرهای سنتی مانند غزل، مثنوی و قصیده، به شعر نو نیز روی آورد و با سرودن شعر معروف «خاستگاه نور» در قالب نیمایی، به عنوان شاعر نوپرداز مذهبی مطرح شد.

شش مجموعه شعر او عبارت‌اند از: عبور، در سایه‌سار نخل ولایت، سرود رگبار، در فصل مردن سرخ، خط خون و چمن لاله.

موسوی گرمارودی شعر مستقلی در مورد حج نسروده ولی در میان اشعارش به حج و خانه خدا اشاره‌هایی دارد. شعر «خاستگاه نور» از مجموعه «عبور» او در قالب نیمایی سروده شده و به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت پیامبر خدا ﷺ به عنوان بهترین شعر نو برگزیده شده است؛ شعری که به دلیل برنده شدن در این مسابقه، موجب شد تا نام علی موسوی گرمارودی، در کنار یکی دو تن دیگر از شاعران معاصر به عنوان شاعر نوپرداز مذهبی مطرح گردد:

غروبی سخت دلگیر است
و من نشسته‌ام اینجا، کنار غار پرت و ساکتی، تنها
که می‌گویند: روزی، روزگاری، مهبط وحی خدا بوده است
و نام آن حرا بوده است
و اینجا سرزمین کعبه و بطحاست
و روز، از روزهای حج پاک ما مسلمانهاست.

....

در قسمتی از این شعر به توصیف پیامبر ﷺ می‌پردازد:
همانست، اوست:

یتیم مکّه، چوپان جوانی از بنی هاشم
و بازرگان راه مکّه و شامات
امین، آن راستین، آن پاکدل، آن مرد
و شوی برترین بانو: خدیجه
نیز، آن کس کو سخن جز حق نمی‌گوید
و غیر از حق نمی‌جوید
و بت‌ها را ستایشگر نمی‌باشد
و اینک، این همان مرد ابر مرد است
و محمد اوست

و...

شعر خطّ خون از بهترین سروده‌های گرمارودی در قالب «سپید» است. شاعر تنها به سوگ کربلا و بیان مرثیه گونه بسنده نکرده، بلکه به ابعاد حماسی عاشورا و پیام خون شهید بزرگ کربلا نیز پرداخته است:

حر، شخصی نیست
فضیلتی ست
از توشه بار کاروان مهر، جدا مانده
آن سوی رود پیوستن
و کلام و نگاه تو پلی ست
که آدمی را به خویش باز می گرداند
به پاره‌هایی برمی‌خوریم از قبیل:
و تو نخستین کس
که ایام حج را
به چهل روز کشاندی
و اَتَمَّنَاهَا بِعَشْرٍ
آه،

در حسرت فهم این نکته خواهم سوخت
که حجّ نیمه تمام را
در استلام حجر وانهادی
و در کربلا
با بوسه بر خنجر، تمام کردی

(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۳: ۶۸)

شاعر در چند مصرع فوق، به زمان انجام مناسک حج اشاره دارد و می‌خواهد این نکته را بیان کند که امام حسین علیه السلام درست در روز هشتم ذی‌حجه که همه مردم خود را برای شرکت در مراسم حج آماده می‌کنند، با کاروان خود از شهر مکه خارج می‌شود تا در برابر منکری که تازه به وجود آمده (حکومت یزید) قیام کند؛ منکری که اگر باقی بماند نه تنها روزه و نماز و حج ترک می‌شود بلکه اساس و اصول آن در معرض فنا و سقوط قرار می‌گیرد. آری، آن حقیقت که اجتماع اسلامی از آن انحراف پیدا کرده و احتیاج به اصلاح

دارد، همان موضوع خلافت و حکومت است که مقصود اصلی امام حسین علیه السلام بود و فرمود: «من برای اصلاح امت جدم قیام کردم.»

آری، امام حسین علیه السلام وقتی اسلام را در خطر می‌بیند به جای انجام مناسک حج که از واجبات دین است، به مبارزه با دشمن که واجب‌تر است، می‌پردازد تا با قیام سرخ، ندای انسانی خویش را به گوش جهانیان برساند و هدف‌های اسلامی و انسانی خود را به همگان تفهیم کند و به جای بوسیدن حجرالأسود، در کربلا با بوسیدن خنجر و شهادت در راه حق، قیام خود را کامل کرد و اسلام را تا ابد زنده نگاهداشت.

جواد محدثی



جواد محدثی؛ محقق، شاعر و نویسنده در سال ۱۳۳۱ در سراب به دنیا آمد. تحصیلات کلاسیک و حوزوی خود را در قم گذراند. در مدرسه حقانی از محضر اساتید برجسته، انقلابی و متقی که اغلب از شاگردان امام راحل علیه السلام بودند، بهره گرفت و درس‌های حوزه را از مقدمات تا خارج فقه فراگرفت.

همکاری فعال با مراکز فرهنگی و مطبوعات، تأسیسات «مرکز ادبی حوزه» برای تربیت و آموزش قلمی طلاب جوان، انتشار ده‌ها کتاب و صدها مقاله در موضوعات مختلف اسلامی از جمله: آشنایی با سوره‌ها، آشنایی با علوم قرآن، آفات علم، هزار موضوع و هزار آیه، چشم دل، رابطه‌ها، گاهی در مسیر، عشق برتر، الفبای زندگی، از ساحل به دریا، قطعات، مبنای قلم، هنر دینی، ولایت فقیه به زبان ساده، نماز عارفانه، راهنمایی پژوهش، الهی نامه، اخلاق معاشرت، برگ و بارو... از جمله تلاش‌های فرهنگی وی است.

او از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون، در کنار درس و تحصیل به فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی در شهرستان‌های مختلف پرداخته و با سازمان‌ها و نهادهای مختلف همکاری فرهنگی و قلمی داشته است. همچنین در عرصه مطبوعات و مجلات انقلابی و

مذهبی همکاری خود را با نگارش مقالات گوناگون در زمینه‌های اخلاقی، هنری، اجتماعی، مباحث قرآنی و تربیتی در طول سالیان متمادی همچنان حفظ کرده است.

محدثی از اوایل انقلاب با تدریس دروس مختلف دانشگاه، حضور در مجامع دانشگاهی، اردوهای دانش‌آموزی و سمینارهای فرهنگی و تربیتی آموزش و پرورش در فضای فکری-اجتماعی جوانان نقش چشم‌گیری داشته است.

وی به دلیل برخورداری از طبع شعر و شاعری که به زمان قبل از انقلاب برمی‌گردد، در بسیاری از محافل و شب‌های شعر شرکت داشته است و اشعار تأثیرگذاری در همان اوایل انقلاب سروده است.

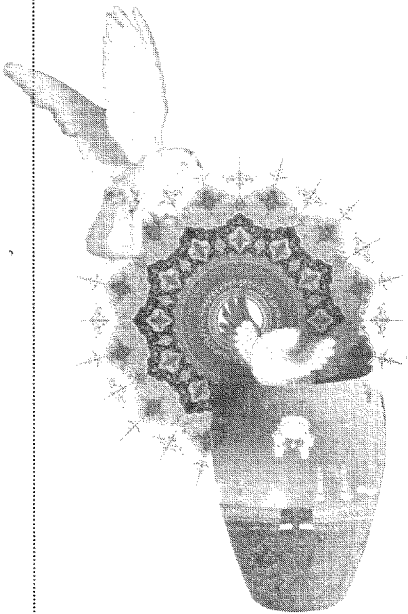
از دیگر فعالیت‌های محدثی، همکاری با رادیو قرآن و معارف، شبکه‌های صدا و سیما، سخنرانی، شرکت در بحث‌های دینی و تربیتی، همایش‌ها و جلسات جوانان و فرهنگیان شهرهای مختلف و ... بوده است.

در میان اشعار جواد محدثی، سروده‌هایی در مورد خانهٔ خداوند وجود دارد که به مواردی از آن می‌پردازیم:

«خسی در میقات»

من از این شهر امید
 شهر توحید که نامش «مکه» است.
 و غنوده است میان صدفش «کعبه» پاک،
 قصه‌ها می‌دانم
 دست در دست من اینک بگذار
 تا از این شهر پر از خاطره دیدار کنیم
 هر کجا گام نهی در این شهر
 و به هر سو و به هر چشم‌انداز
 که نظر کرده و چشم اندازی
 می‌شود زنده، در اندیشه، بسی خاطره‌ها
 یادی از «هاجر» و «اسماعیلش»

مظهر سعی و تکاپو و تلاش
 یادی از «ابراهیم»
 آنکه شالوده این خانه بریخت
 آنکه بت‌های کهن را بشکست
 آنکه بر در گه دوست،
 پسرش را که جوان بود به قربانی برد
 یادی از ناله‌ی جان‌سوز «بلال»
 که در این شهر، در آن دوره‌ی پرخوف و گزند
 به «أحد» بود بلند
 یادی از غزوه‌ی «بدر»
 یادی از جنگ «أحد»
 یادی از غار «حرا» مهبط وحی
 و بسی خاطره، از جای دگر، شخص دگر...
 بانک توحید که در دشت و فضا می‌پیچد
 موج «لَبَّيْكَ» که در کوه و هوامی غلند
 طور سینای مسلمانان را
 جلوه‌گر می‌سازد
 چه کسی جرأت این را دارد.
 که در اینجا سخن از «من» گوید!
 «من» و «تو» رنگ ز رخساره خود می‌بازند
 همه «ما» می‌گردند
 پهن‌دشت عرفات
 جلوه‌گامی است که در آینه‌اش
 چهره روشن وحدت پیداست
 همه در زیر یکی سقف بلند



آسمان نیلی

به مناجات و عبادت مشغول
اشک در دیده و غم‌ها به دل و بار گناهان بردوش
همه در گریه و در راز و نیاز
جامه‌ای ضدِ غرور، همه برتن دارند
همه در حریم و حرم کعبه‌ی عشق
همگی در «سعی» اند
یا که در حال طواف،
گرد این خانه که از روز نخست
بهر «مردم» شده در مکه بنا
وطن مشترکی چون مکه
نتوان یافت به هیچ آیینی
امتیازات نکوهیده در این شهر و حریم
به مساوات، مبدل گشته است
این مراسم که در این خانه به پاس
رمزی از شوکت و از تقویت آیین است
جلوه‌ای از دین است
حاجی اینجا همه «او» می‌بیند
نام او می‌شنود، فیض او می‌طلبد
با شعار «لَبَّيْكَ»
پاسخ دعوت «او» می‌گوید
غرق در جذبۀ پرشور خداست
قطره‌ای از دریاست

و... «خسی در میقات» (محدثی، ۱۳۸۶: ۳۸)

عنوان این شعر یادآور سفرنامه حج جلال آل احمد است که خود را خسی در میقات عشق

خدا دید.

میقات

۹۴

محدثی «حسی در میقات» را با زبانی ساده و روان در مورد شهر «مکه» و ارزش معنوی و قداست و پاکی آن سروده است. وی در این شعر بیان می‌کند: شهر مکه یادآور خاطرات هاجر و اسماعیل و حضرت ابراهیم علیه السلام و به قربانی بردن فرزندش است. که حاجی با ورود به آن مفهوم عشق واقعی را درک می‌کند. شنیدن بانگ اذان در مسجد الحرام فداکاری‌های بلال، پیامبر و اهل بیت را پیش چشم می‌آورد، در این مکان روحانی بوی عطر بال فرشتگانی را حس می‌کنی که در آنجا رفت و آمد کرده و معنویت و عشق و صفا را به ودیعه گذاشته‌اند:

من از این شهر امید
شهر توحید که نامش «مکه» است.
و غنوده است میان صدفش «کعبه‌ی» پاک،
قصه‌ها می‌دانم
دست در دست من اینک بگذار
تا از این شهر پر از خاطره دیدار کنیم
هر کجا گام نهی در این شهر
و به هر سو و به هر چشم‌انداز
که نظر کرده و چشم اندازی
می‌شود زنده، در اندیشه، بسی خاطره‌ها
یادی از «هاجر» و «اسماعیلش»
مظهر سعی و تکاپو و تلاش
یادی از «ابراهیم»
آنکه شالوده این خانه بریخت
آنکه بت‌های کهن را بشکست
آنکه بر درگه دوست،
پسرش را که جوان بود به قربانی برد
یادی از ناله جان‌سوز «بلال»

که در این شهر، در آن دوره پرخوف و گزند

به «أحد» بود بلند

یادی از غزوه‌ی «بدر»

یادی از جنگ «أحد»

یادی از غار «حرا» مهبط وحی

و بسی خاطره، از جای دگر، شخص دگر...

بانگ توحید که در دشت و فضا می‌پیچد

موج «لَبَّيْكَ» که در کوه و هوامی غلند

طور سینای مسلمانان را

جلوه گر می‌سازد (همان: ۳۸)

در کنار خانه خدا غرور و تکبر و خودخواهی رنگ می‌بازد و همه با وحدت و یکپارچگی دعوت معبود خود را لبیک می‌گویند. یکی از حکمت‌های مهم حج پرورش روح عبودیت، بندگی و تواضع در پیشگاه خدا و مبارزه با خودبینی است. لباس ساده و ترک زینت و زیور، خاکساری در تمام اعمال، در مطاف و مواقف و سعی همراه خلق حرکت کردن، همه برای پرورش روح تواضع و خضوع و خشوع و نفی کبر و غرور و فروریختن مرزهای طبقاتی است.

محدثی معتقد است این سفر زیارتی و خانه خدا فرصتی است که زائر به تهذیب نفس پردازد و با ذکر دعا و خواندن قرآن، در تزکیه روح و غنی سازی آن تلاش کند. زیرا زیارت خانه خدا، مرقد رسول الله، قبرستان بقیع و ... دل و جان را روشن، یاد خدا را در دل‌ها بیدار، روح را سرشار از خلوص و جان را لبریز از عشق و صفا می‌سازد.

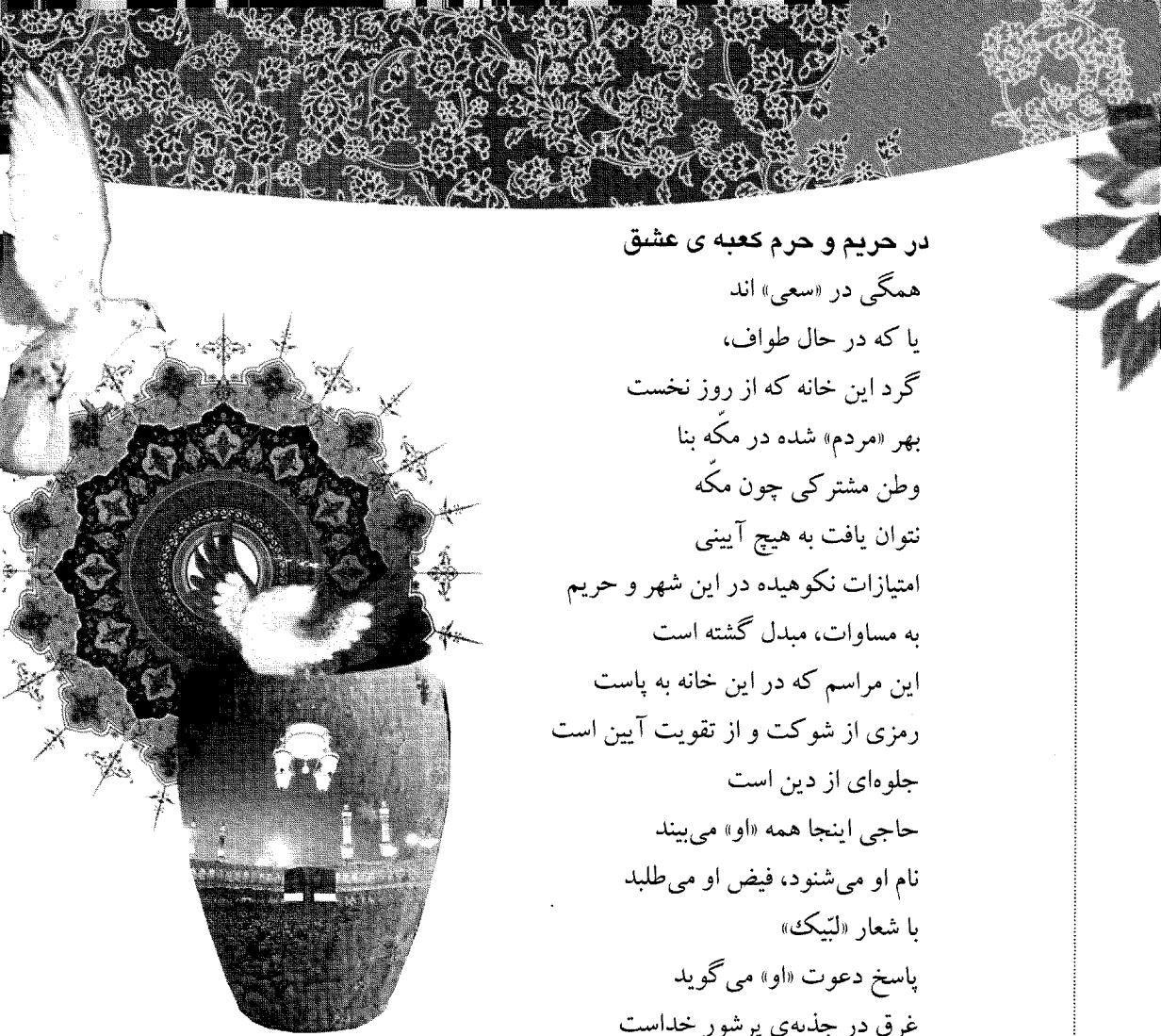
در واقع حج یک سفر آفاقی و انفسی است که انسان در فرایند آن، نفس خود را واکاوی می‌کند و به خود آگاهی می‌رسد. حج فرصتی است تا انسان از تعلقات نفسانی خود بپیراید و نفس زنگارزده را صیقل دهد و سبکبال شود، به همین دلیل روانشناسان سفر حج را یکی از شیوه‌ها برای سلامت روانی و بهداشت روحی انسان می‌دانند:

چه کسی جرأت این را دارد
که در اینجا سخن از «من» گوید!
«من» و «تو» رنگ ز رخساره‌ی خود می‌بازند
همه «ما» می‌گردند
بهندشت عرفات
جلوه‌گاهی است که در آینه‌اش
چهره روشن و حدت پیدا است
همه در زیر یکی سقف بلند

آسمان نیلی

به مناجات و عبادت مشغول
اشک در دیده و غم‌ها به دل و بار گناهان بردوش
همه در گریه و در راز و نیاز
جامه‌ای ضدّ غرور، همه بر تن دارند (همان: ۳۹)
و پایان این سروده مصداق سخنان زنده یاد شریعتی در مورد حج است:
«و اینک کعبه اول خانه‌ای که برای عبادت خلق بنا شده در میان گردابی خروشان که
چرخ می‌خورد و کعبه را طواف می‌کند، یک نقطه‌ی ثابت در وسط و جز او، همه متحرک
در پیرامونش، دایره‌وار بر گردش.
آفتابی در میانه و بر گردش، هر یک ستاره‌ای در فلک خویش، دایره‌وار بر گرد آفتاب.
به رود پیوند تا جاودان شوی، تاجریان یابی، تا به دریا برسی
ای شبنم! در کنار این گرداب مواج خوش آهنگ، که با نظم خویش، نظام خلقت را
حکایت می‌کند، به گرداب پیوند! قدم پیش نه!
طواف می‌کنی، دیگر خود را به یاد نمی‌آوری، تنها عشق است، جاذبه‌ی عشق و تو یک
مجذوب!»

می‌چرخمی و می‌چرخمی و احساس می‌کنی که هیچ نیست، فقط «او» هست»
(شریعتی، ۱۳۵۰: ۶۱ و ۶۲):



در حریم و حرم کعبه ی عشق

همگی در «سعی» اند

یا که در حال طواف،

گرد این خانه که از روز نخست

بهر «مردم» شده در مکه بنا

وطن مشترکی چون مکه

نتوان یافت به هیچ آیینی

امتیازات نکوهیده در این شهر و حریم

به مساوات، مبدل گشته است

این مراسم که در این خانه به پاست

رمزی از شوکت و از تقویت آیین است

جلوه‌ای از دین است

حاجی اینجا همه «او» می‌بیند

نام او می‌شنود، فیض او می‌طلبد

با شعار «لَبَّيْكَ»

پاسخ دعوت «او» می‌گوید

غرق در جذبه‌ی پرشور خداست

قطره‌ای از دریاست

«خسی در میقات» (همان: ۴۰)

...

سروده‌ی دیگر محدثی «شب‌های مسجد الحرام» است که در قالب مثنوی و با زبانی

ساده و روان همراه با عاطفه و صمیمیت سروده شده و شاعر در آن به توصیف شب‌های

مسجد الحرام پرداخته است، شب‌های سرشار از عشق و صفا و معنویت و عاشقانی که از

سوی معبود دعوت شده‌اند و اینک برای پاسخ به ندای دوست آمده‌اند: «لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ

لَبَّيْكَ، ان الحمد والنعمه لك و الملك، لا شريك لك لَبَّيْكَ!»

آنجا فضا از خدا لبریز شده و عاشقان از خدا لبریز و به راز و نیاز با معبود مشغول! و عطر

حضور آنها در فضا پیچیده!

این عاشقان قطره‌ای هستند در دریای بی کران عظمت الهی!
پرنندگان سفیدی که به سوی سیمرغ پرواز می‌کنند و به معراج می‌روند! و شربت قرب
الهی را می‌نوشند:

«شب‌های مسجدالحرام»

شب است و صفای حریم حرم
شب است و نشاطی که جان پرور است
شب است و مطاف و مقام و صفا
شب و خلوت جان و عطر حضور
بزرگان حقیران این در گه‌نند
در اینجا بزرگی به افتادگی است
خدایا به شب‌های بیت‌الحرام
در اینجا خلوص و دعا می‌خرند
تو ما را فراخواندی و آمدیم
که دل پیش معبود خود می‌برم
حریم دل و کوی عشق و وفا
شراب ظهوری که سُکر آور است
شب و مسجد و کعبه، دریای نور
سرخاکساری بر آن می‌نهند
شکوه و جلال تو در سادگی است
تورا تا به قرب خدا می‌برند
به مولود کعبه علیه‌السلام
پذیرایمان باش اگر چه بدیم
(محدثی، ۱۳۸۶: ۴۲)

و سروده‌ی دیگر او «حسین علیه‌السلام و عرفه»:

ای حسین!...

تو در این دشت، چه خواندی که هنوز
سنگ‌های «جبل‌الرَّحْمه» از گریهٔ تو نالانند؟
عشق را هم از تو باید آموخت
و مناجات و صمیمیت را
و عبودیت را،
و خدا را هم، باید ز کلام تو شناخت
در دعای عرفه،

تو چه گفتی؟ تو چه خواندی، که هنوز
 تب عرفان تو در پهنه‌ی این دشت، بجاست؟
 پهنشدت عرفات
 وادی «معرفت» است
 و به مشعر، وصل است،
 وادی شور و «شعور»
 دشت، از نام تو عرفان دارد
 و شب، از یاد تو عطر آگین است
 آسمان، رنگ خدایی دارد
 و تو گویی به زمین نزدیک است
 ای حسین!....
 ای زلال ایمان
 مرد عرفان و سلاح!
 در دعای عرفه
 توجه گفتی، تو چه خواندی، کامروز
 زیر هر خیمه گرم
 یا که در سایه هر سنگ بزرگ
 یا که در دامن کوه
 حاجیان گریانند؟

با تو در نغمه و در زمزمه‌اند؟ (محدثی، ۱۳۸۶: ۱۰۶)

شاعر در این سروده به این مطالب پرداخته است: امام حسین با خواندن دعای عرفه
 روح خاصی به این سرزمین بخشید. حسینی که برای دفاع از اسلام در کربلا با بوسیدن
 خنجر و شهادت در راه حق، قیام خود را کامل کرد و اسلام را تا ابد زنده نگه داشت یکی
 از باشکوه‌ترین مراسم حج، وقوف در عرفه است. حاجیان با ورود به آن سرزمین، درس
 خداشناسی، بندگی و عشق را به یاد راز و نیازها و فداکاری‌های امام حسین (ع) می‌آموزند.
 در شب‌های عرفه می‌توان عطر حضور امام را که با حاجیان در حال زمزمه است، احساس
 کرد و مفهوم عشق واقعی را درک کرد.

در آنجا همه چیز رنگ خدایی دارد، آسمان، زمین، کوه و سنگ در راز و نیاز با خداوندند. و همه مملو از حضور نورانی تو ای حسین!...

و سروده‌ای دیگر با عنوان «مهدی علیه السلام و عرفات»:
تنگ غروب است و در این صحرای عرفان
عطر حضور حضرتش را می توان یافت
«مهدی» کدامین خیمه را دیدار کرده است؟
توفیق دیدار،
سهم کدامین حاجی خوشبخت، گشته است؟
آیا کدامین چشمم لایق، دیده «او» را؟
آیا کدامین حاجی بشکسته دل را،
بردامن پر فیض دیدارش نشانده است؟
اینجا در این دشت
هر سوی، آثاری ز رد پای «مهدی» است
فریاد «یا مهدی» در این صحرا بلند است
بخوای جان خیز که را،
آن دوست، آن مولا و سرور،
از خیمه‌های گرم و سوزان، اندر این دشت
لیک گفته است؟
چشم انتظاری، درد جانسوری است، مولی!
در انتظارت، صبح و شب، تا کی نشستن؟
این چشم را در چشمه‌ی عشق تو، شستیم
در زمزم دیدار هم، باید که این چشم
روی تو بگشودن، به روی غیر بستن،
هر گز روانیست،
اینجا هم از دیدار تو، محروم ماندن
این دیدگان منتظر، خاک ره توست. (محدثی، ۱۳۸۶: ۱۲۱)

محدثی با زبانی ساده و روان و استفاده از برخی عوامل زیبایی سخن همچون واج آرای (این چشم را در چشمه‌ی عشق تو، شستیم) شعر حضرت مهدی علیه السلام و عرفات را سروده است. شاعر در این سروده به حضور حضرت مهدی (عج) در صحرای عرفات تأکید دارد و به این مطالب اشاره می‌کند:

ای مهدی! عطر حضور تو در دشت و صحرا و خیمه‌های عرفات پیچیده و ردّ پایت همه جا دیده می‌شود.

فریاد «یا مهدی» عاشقان در فضا پر شده و همه چشم انتظار تو در آرزوی دیدارت هستند! اما کدامین حاجی دلباخته که در آتش عشق تو سوخته توفیق دیدار تو را دارد! ای مهدی! صحرای عرفات و از دیدار تو محروم ماندن؟!

فرجام سخن اینکه جواد محدثی اشعار فراوانی در مورد حج، خانه‌ی خدا، مدینه، پیامبر ﷺ و اهل بیت سروده است که در این مقاله به چند مورد آن اشاره شد.

محدثی این اشعار را در قالب‌های نو و سنتی، با زبانی ساده و روان همراه با عاطفه و صمیمیت و با اشاره به آیات و احادیث سروده و از دید «عرفانی، اخلاقی و اجتماعی» به حج نگریسته است. او معتقد است مهم‌ترین درسی که باید از حج آموخت، دگرگونی اخلاقی است. حاجی وقتی لباس احرام می‌پوشد باید تمام وابستگی‌های دنیوی را از خود دور کند، تن‌رانه، بلکه دل را به مهمانی خدا برد تا انوار الهی بر آن بتابد و منورش سازد:

«به جان شو ساکن کعبه بیابان چند پیمایی
چو نبود قرب روحانی چه سود از قطع منزل‌ها»
(جامی، ۱۳۴۱: ۱۳۹)

«کعبه‌ی مردان از آب و گل است طالب دل شو که بیت الله دل است»
(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۸۲)

از دیدگاه محدثی، سفر روحانی حج و زیارت خانه‌ی خدا فرصتی است تا زائر به راز و نیاز و تهذیب نفس پردازد، روح و جانش را لبریز از عشق و صفا کند و روح عبودیت، بندگی، تواضع و مبارزه با خودبینی را در خود پرورش دهد.

و «حج» نمایش عاشقانه به دیدار معبود رفتن، نمایش نشان دادن تشنگی جان با قطره‌ای از جام محبوب و شکستن‌های «من» در برابر عظمت «او» ...



محمد شجاعی

محمد شجاعی از نویسندگان و شاعران دوره انقلاب اسلامی در سال ۱۳۳۶ در آبادان متولد شد. در سال ۱۳۴۲ به همراه خانواده به شیراز و بعد از پایان دوره متوسطه برای تحصیل علوم دینی به قم رفت. وی همزمان با تحصیل علوم دینی، موفق به دریافت مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد.

آثارش عبارت‌اند از: حج در آئینه شعر فارسی، شبنم احساس، نی‌نوا (سوگ سروده‌ای در رثای خورشید عاشورا همراه با گلوآژه‌های خونین مقتل) و فارسی عمومی. در ضمن، مقالاتی از وی درباره موضوعات گوناگون عرفانی، همچون حج از دیدگاه عرفان، شرح حال شاعران مشهور ایران و... در فصلنامه میقات و نشریات صدا و سیمای قم به چاپ رسیده است.

وی که در انتظار خانه خدا بی‌قراری می‌کرد و در آرزوی وصال دوست بی‌تاب و ناآرام بود، هرگاه به یاد کعبه می‌افتاد، می‌گریست و از فراقش اشک حسرت می‌بارید و در آن لحظات، ابیاتی بر زبانش جاری می‌گشت:

تابم ای کعبه مقصود برفت
از تنور دل من دود برفت
در غم هجر تو ای کعبه عشق
صبر ایوبم اگر بود برفت

به آه دل جهان فروختم من
جنون و عشق را آموختم من
از این آتش که در جانم فکندی
خدایا! ساختم من سوختم من

(شجاعی، ۱۳۸۸: ۱۶ و ۱۵)

و حاصل این سوز و گدازها و درد و انتظارها، مناجات‌نامه و راز و نیاز موزونی است که خاصه در موسم حج، از چشمهٔ دل شاعر می‌جوشد. مخاطب شعر شجاعی مخاطب عام است و شاعر تا آن‌جا که توانسته از اصطلاحات اعمال و مناسک حج استفاده کرده است. برخی از واژه‌ها را از فرهنگ عرفانی وام گرفته که مشترک میان حج و عرفان است و بعضی از واژه‌ها مثل تجرید، بیتوته و تشریق از یک طرف با تجلی نور معرفت مرتبط و از طرف دیگر در روند مراسم حج مفهوم دارد:

کعبه عشق

«کعبه» ای نام دل آرام تو جاری به لبم
 ز آتش عشق جگر سوز تو در تاب و تبم
 من به آهنگ دل‌انگیز حجازی همه شب
 در سماع می و در اوج سرور و طربم
 کی به سرمنز و وصل رخ محبوب رسم
 من که صد مرحله از قافله‌ی حق عقبم
 (همان: ۱۷)

شاعر از یک سو دلی لبریز از عشق به خانهٔ خدا و مناسک حج دارد و از سوی دیگر خود را لایق این حضور نمی‌داند. حالتی بین خوف و رجا! وی با کاربرد واژه‌هایی همچون میقات، مُحَرِّم، لبیک، طواف، سعی، مشعر، عرفات و... به این نکته اشاره می‌کند که تا انسان در اسارت خواسته‌های دنیوی و نفسانی و دارای خوی و خصلت ناپسند باشد، نمی‌تواند مُحَرِّم واقعی درگاه حق شود و به مرحلهٔ معرفت و عشق الهی برسد.

کی به میقات شوم «مُحَرِّم» و «مَحَرِّم» گردم
 کی کنم جامهٔ احرام صداقت در بر
 کی به «لبیک» اجابت بگشایم لب خود
 تا که در حسرت دینار و اسیر ذهیم
 کی سبکبار کنم «هروله» و «سعی» و «طواف»
 تا که در بند تن و نام و لباس و لقیم
 کی به بیت‌الحرم دوست مجاور گردم
 تا که چون غنچه فرو دوخته همواره لبم
 کی به «ذی‌حجه» به «مشعر» بروم از «عرفات»
 تا گرانبار و گرفتار حطام و حطبم
 کی توانم به «منا» رمی دد و دیو کنم
 تا که من معتکف و ساکن بیت‌العنیم
 تا اسیر دل و دیو و دد حرص و غضبم
 (شجاعی، ۱۳۸۶: ۱۷)

وی در پایان قصیده، می گوید: تا وقتی رحمت الهی شامل حال ما نشود و خداوند دعوت نکند، توفیق رفتن به خانه خدا نصیب ما نمی شود و سپس به پاس این توفیق الهی که نصیبش شده، شاکر و سپاسگزار پروردگار است:

تا که بستم در آوازه و نام و نسیم	در توفیق «زیارت» به برم باز نشد
تا سبب ساز و سبب سوز به حق شد سبیم	نا امید از همه جا و همه اسباب شدم
تا فرستاد خدای دوجهان در طلبم	طی نکردم به خود این «بادیه» عشق و جنون
شاگرد لطف خداوند امیر عربم	من از این مرحمت و فیض بیایی که رسید
تو مپندار که من شاعر و اهل ادبم	این سروده زد دل زخمی ام آمد به زبان

(همان: ۱۷)

* * *

محمد شجاعی قسمت هایی از مجموعه «نی نوا» را - که سوگ سروده ای است در مورد واقعه عاشورا - در قالب مثنوی سروده و به موارد زیر اشاره دارد:

هجرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت ایشان از مدینه به مکه مکرمه در سوم شعبان و فعالیت هایی که حضرت در مدت چهار ماه و پنج روزی که در آن شهر انجام دادند... موسم حج فرا رسید و انجام مناسک حج با برائت از مشرکین همراه بود. مردم که از ظلم و ستم یزید و حاکمانش به ستوه آمده بودند، حضوری و یا با نامه هایی که می فرستادند، نفرت و بیزاری خویش را از این ظالمان برای امام آشکار می کردند:

از مدینه در دل شب کوچ کرد	چون وصیت را نوشت آن رادمرد
تا مصون ماند ز فرعون زمان	رفت چون موسی از آنجا بی امان
شد روانه جانب بیت الحرم	با تمام اهل بیت محترم
کاروان ره سوی کعبه می گشود	یک دو شب تا ماه شعبان مانده بود

* * *

سوم شعبان به مکه پا نهاد
مکه را چون مثل «مدین» خوانده بود
بین مردم چار ماه و پنج روز
روز حشر و خلق در حال نشور
موسم حج با برائت توأم است
(شجاعی، ۳۲، ۱۳۸۵: ۳۳)

عاقبت آن رهبر نیکو نهاد
شاد گشتند اهل بیت از این ورود
بود در مکه امام حق فروز
موسم حج بود و ایام حضور
چون که مکتب باسیاست همدم است

شاعر در ابیات بعد، به نامه‌هایی که مردم کوفه و اطراف برای بیعت با امام می‌فرستادند، اشاره می‌کند. امام در پاسخ آن‌ها مسلم را همراه با نامه‌ای فرستاده، فرمودند: بدون هراس و ترس از جنگ، به شهر کوفه خواهیم آمد...

اما اکنون فرزندان کوفه با حسین همان می‌کنند که دیروز پدرانشان با علی کردند. گویا جفاکاری و بی‌وفایی را از پدران خویش به ارث برده‌اند. چه بد میراثی از خود به جای گذاشتند آن پدران سیه‌روی!

در همین زمان بود که یزید به امیر مکه (عمرو بن سعید) فرمان داد که امام حسین علیه السلام را در بیت الحرام به شهادت رساند. امام حسین علیه السلام وقتی از این موضوع باخبر شدند، در روز هشتم ذی‌الحجه که حاجیان آمادهٔ انجام مناسک حج بودند، راهی سرزمین کربلا شدند. ابوبکر عمر بن حارث، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و بالاخره محمد بن حنفیه، هر یک با امام سخن گفتند و او را به ماندن ترغیب کردند:

نزد میر مکه «عمرو بن سعید»
کن شهید او را تو در بیت الحرام
رو به سوی قبله جاوید کرد
هشتمین روز از مه ذی‌الحجه بود
حاجیان بودند در شور و نشور
وادی تفتیده‌ای در پیش داشت
او به سوی کربلا پا در رکاب
(همان: ۳۵)

نامه‌ای ناگاه آمد از یزید
فرستی گر دست دادت یک کلام
این خطر را تا که دید آن راد مرد
گر چه روز «ترویه» روز شهود
روز محشر بود و گاه نفخ صور
هر کسی سودای کار خویش داشت
حاجیان سوی منا با مشک آب

امام حسین علیه السلام وقتی اسلام را در معرض خطر می‌بیند، کاروان خود را از شهر مکه به سوی کربلا به حرکت در می‌آورد تا با دشمنان دین و اسلام مبارزه کند و اسلام را تا ابد در جهان زنده و جاوید نماید. آن حضرت به ما نشان دادند که جهاد در راه خدا و حفظ اسلام واجب‌تر از انجام فریضه حج است.

و این چنین بود که آن هجرت عظیم در راه حق آغاز شد و قافله عشق، روی به راه نهاد. آری آن قافله، قافله عشق است و این راه، راهی فراخور هر مهاجر در همه تاریخ. هجرت، مقدمه جهاد است...

فرجام سخن این که شجاعی از دید عرفانی و اخلاقی به حج نگریسته و معتقد است، انسان باید خود را از صفات شیطانی و خواسته‌های دنیوی و مادی رها کند تا محرم واقعی در گاه الهی شود. وی بر این باور است تا قسمت نباشد و خدا طلب نکند، این سفر الهی نصیب نمی‌شود!

احمد عزیزی



احمد عزیزی در چهارم دی ماه ۱۳۳۷ در سرپل ذهاب کرمانشاه به دنیا آمد. وی با آغاز جنگ، به همراه خانواده‌اش به تهران آمد. مدتی هم ساکن شهرستان نور شد. بعد از آن، به تهران آمده، در این شهر اقامت گزید و به همکاری با روزنامه جمهوری اسلامی پرداخت.

از آثار اوست: «کشف‌های مکاشفه»، «شرعی

آواز»، «خوابنامه و باغ تناسخ»، «ترجمه زخم»، «باران پروانه»، «رودخانه رؤیا»، «ملکوت تکلم»، «سیل گل سرخ» و...

دیدگاه احمد عزیزی درباره حج، عرفانی است و در شعر «لب‌های لیک» از مجموعه شعر «ترانه‌های ایلیایی» اشاره‌هایی به خانه خدا و مناسک دارد:

لب‌های لَبِیک» احمد عزیزی در قالب مثنوی سروده شده و حد واسط بین مثنوی‌های سنتی و مدرن است. در این شعر، شاعر بعضی از ترکیبات زیبای اشعار کهن را با ترکیبات جدید در آمیخته و آن را به صورت مناجات سروده است. مثنوی «لب‌های لَبِیک» با حالت تضرع عارفانه و عاشقانه شروع شده است:

چنان بیخود شدم از می خدا را
که گم کردم ز حیرت دست و پا را
اگر بالا و گر پستم چه دانم
ز بویش بیخودم مستم چه دانم
(عزیزی: ۶۵)

کسی که به زیارت خانه خدا می‌رود، خداوند او را به درگاه خود دعوت کرده است. پس اگر خدا تو را به سوی خود فراخواند، دنیا و وابستگی‌های آن را رها کن؛ مانند فرشتگان لباس سفید احرام بپوش و همچون هاجر سعی کن، شاید بتوانی جرعه‌ای از زمزم الهی بنوشی (اگر هاجر، با هیجان و پریشانی میان کوه‌های صفا و مروه به تلاش نمی‌پرداخت، آب زمزم از زیر انگشتان اسماعیل علیه السلام نمی‌جوشید).

(تا نبارد ابر، کی خندد چمن؟ تا نگرید طفل، کی نوشد لبن؟)

نسیم ربنا آمد مشامم
که شیرین گشته آما به کامم
نمان در بند فارابی و رازی
بزن اکنون نواهای حجازی
بیا بال ملائک در پرت بند
سپس احرام قد دلبرت بند
مگر در سعی صد، هاجر بکوشی
که یک ساغر از آن زمزم بنوشی
(همان: ۶۵)

اگر به خانه و درگاه خدا راه یافتی، صفات شیطانی را از خود دور کن که این صفات موجب کفر و بی‌دینی می‌شود. به روح و جان خود توجه کن و اگر شیطان به درونت وارد شد، رمی جمره انجام ده. شاعر اشاره به یکی از اعمال حج یعنی «رمی جمره»^۱ دارد. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: در این محل بود که ابلیس در برابر حضرت ابراهیم علیه السلام مجسم شد و وسوسه کرد، ولی حضرت با پرتاب سنگ‌ها او را از خود دور نمود و این عمل در تاریخ به عنوان یک سنت در آمد (حسینی نژاد، ۱۳۸۶، ۲۹۳).

اگر سنگی ز شیطان بود بگذار	ز استنجا اثر در خویش مگذار
تعلق‌های شیطانی ست بگذار	تو از روحی، تنت فانی ست بگذار
اگر شیطان شدی رمی جمر کن	در این آینه صد نوبت نظر کن
بزن سنگی برین آینه کفر	تو ایمانی مترس از کینه کفر

در سرزمین الهی باید عاشق باشی و اگر به عشق الهی روی آوری، او با تو همراه می‌شود و همه چیز غیر از او برایت بی‌ارزش و در برابر همه پیروز هستی.

در این صحرا که جنسش هر چه هست است
قلم‌های تجارت ورشکست است
بر لیلای گل مجنون بیاور
از این صحرا دل پر خون بیاور
... برای پشت در پشت تو کافی ست
همین الله در مشت تو کافی ست
که خواهد داد در عالم شکست
طلسم نام الله است دست

۱. زائران خانه خدا وقتی از مشعر به منا می‌رسند، اولین عملی که انجام می‌دهند، پرتاب کردن هفت سنگ ریزه است که شب قبل در مشعر جمع آوری کرده‌اند.

۲. استنجا: رستن، خلاص شدن، خود را از نجاست پاک کردن.

در ادامه، شاعر مکان‌ها، مناسک و برنامه‌های حج را آورده و می‌کوشد حالت عرفانی آن را بیان کند، کسی که به خانه خدا می‌رود، غیر خدا را فراموش می‌کند و برای رسیدن به قرب الهی مانند اسماعیل جان خود را در راه او فدا می‌کند.

چو اسماعیل جانت را فدا کن
ز حلق خویش حایش را ادا کن
پرس از اسم مثل خود کجایی
اگر حلق خودی حلق خدایی
بگیر از حج ابراهیم پندت
به یک قدوس ده صد گوسفندت

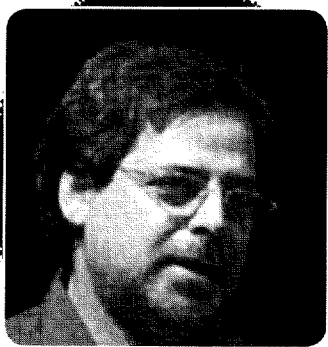
نگاه احمد عزیزی به حج، عرفانی و اخلاقی است. وی معتقد است تا خدا دعوت نکند و توفیق الهی نصیب نشود، کسی به حج نمی‌رود. حاجی وقتی به این سفر می‌رود و لباس احرام می‌پوشد، باید صفات شیطانی را از خود دور کند. دنیا و تعلقات آن را رها سازد و در عشق الهی غرق شود تا بتواند همچون هاجر جرعه‌ای از زمزم الهی بنوشد. اشعارش بیانگر این است که سفر حج باید موجب تحوّل در حاجی شود، هدفش فقط رضای پروردگار باشد تا با اعمال پسندیده زمینه را برای ظهور امام زمان (عج) فراهم نماید.

عبدالجبار کاکایی

عبدالجبار کاکایی در پانزدهم شهریور ماه ۱۳۴۲، در ایلام به دنیا آمد. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود گذراند و در سال ۱۳۶۰، دیپلم اقتصاد گرفت. در سال ۱۳۶۸ به دریافت مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی نایل آمد و در سال ۱۳۷۱ وارد دانشگاه آزاد تهران شد و مدرک کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی را دریافت کرد. علاقه کاکایی بیشتر معطوف به قالب‌های غزل و مثنوی است. از کاکایی مقالات و نقدهای فراوانی در مطبوعات درج شده است. برخی آثار منتشر شده وی عبارت‌اند از: آوازه‌های واپسین، مرثیه روح، سال‌های تاکنون، حتی اگر آینه باشی، نگاهی به شعر معاصر ایران (نقد و بررسی، ۱۳۷۶). وی دو شعر در مورد حج سروده است:

۱. به شهیدان مکه

با کس غریب نیست دل آشنای ما
غربت شکست گرچه به آتش صدای ما
ما تا فرود عرش خدا سیر می‌کنیم
در کهکشان عشق بین جای پای ما
دل از نشاط خواب سلامت بریده‌ایم
خمیازه می‌کشد دهن زخم‌های ما
تیغ از غلاف در کفن خونچکان کشیم
پامال فتنه گردد اگر خون‌بهای ما
این شعله را مباد به خاکستر آشتی
پیوند خورده است به آتش بقای ما
ما را ز بی‌ثباتی دریا ملال نیست
توفان بحر را شکند ناخدای ما
سر در هوای دوست سپردیم و نیست غم
تیغ ستم برید اگر دست و پای ما



(مشفق کاشانی و شاه‌رخی، ۱۳۶۷: ۴۹)

۲. گم بودن میون مردم...

گم بودم میون مردم چادر سیات دیدم
حالا می چرخم وانگار آسمون بامن می چرخه
حالا زمزم زیر پامه، حالا کعبه رو چشمه
حالا پشت کوه نورم، یا تو باغ آسمونم
اینجا رمی جمراته، اونجا دشت عرفاته
حالا نوبت وداعه دیگه من بارم بستم
حالا بارونیه چشمناودون طلاّت دیدم
تور پیدا کرده اما برا گم شدن می چرخه
آسمون با من می چرخه حس تازه ای باهامه
هر جای دنیا که هستم نمی دونم، نمی دونم
کعبه هر جایی که هستی، مٹ سایه پا به پاته
نوبت تو شد که گفتی، زائر قلب شکستم
(کاکایی، ۱۳۸۶: ۹۶)

در این مثنوی، کاکایی واژه‌هایی چون: ناودون طلا، زمزم، کعبه، رمی جمرات و عرفات را به کار برده است و عقیده دارد وقتی انسان در راه خدا گام بردارد و دلش جایگاه عشق الهی باشد، هر نقطه از این جهان می تواند برایش عرفات و رمی جمرات و... به حساب آید و او در حال انجام مناسک حج همچون: طواف خانه خدا، سعی صفا و مروه و دوری جستن از شیطان باشد.

سخن فرجامین این که کاکایی معتقد است حج چرخیدن به دور کعبه نیست بلکه حاجی مانند یک پرنده، پرکشیده و در آسمان عشق می چرخد، گویی دست در حلقه رندان، در سماعی عاشقانه به گرد شمع وجود و آتش فروزان عشق خدایی می گردد.

علیرضا قزوه



علیرضا قزوه در بهمن ماه ۱۳۴۲ در شهرستان گرمسار دیده به جهان گشود. تاکنون از وی در قالب سپید و غزل، اشعار زیبا، محکم و دل‌نشینی منتشر شده است. وی با انتشار مجموعه «مولا، ویلا نداشت» به عنوان شاعری مؤمن و متعهد به جامعه شعر و ادب معاصر معرفی شد.

از نخلستان تا خیابان، شبلی و آتش، پرستو در قاف (سفرنامه حج)، غزل معاصر ایران (گزینش و جمع آوری)، خورشیدهای گمشده و عشق عزیز (مجموعه شعر) گوشه‌ای از فعالیت‌های مکتوب و منتشر شده اوست.

علیرضا قزوه از برجسته‌ترین شاعران مذهبی و آیینی است که در همایش شورآفرینان دفاع مقدس برگزیده شده است. دیدگاه قزوه در مورد حج عرفانی و اجتماعی است و این از مضمون اشعاری که در مورد حج سروده برداشت می‌شود:

عطش زخم

آشفته کن ای غم، دل توفانی ما را
شوریده سرانِ صَفِ عشقیم، اگر تیغ
بر قامت ما پیرهن زخم بدوزید
تا عالمی از شَطِّ عطش آب بنوشد
ای زخم شکوفا بگشا در سحر وصل
...
(قزوه، ۱۳۶۹: ۱۷)

شاعر در این سروده، اشاره به آیه ۱۲۵ سوره بقره دارد: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا...﴾ خانه خدا از طرف پروردگار مکان امن اعلام شده و در اسلام مقررات شدیدی برای دوری از هرگونه جنگ و خونریزی در این سرزمین مقدس وضع شده و هیچ کس حق

ندارد به دیگران آزار و اذیت برساند. آن‌ها که خود را مسلمان می‌دانند، برخلاف آیه قرآن عمل می‌کنند. حق‌جویان موحّد را که ارزش‌های الهی و آرمان‌های خدایی را صلا می‌دهند، محاصره می‌کنند و از زمین و آسمان سنگباران و گلوله باران می‌کنند.

در این غزل، قزوه از دید اجتماعی و عرفانی به حج نگریسته، می‌گوید: حاجی وقتی به خانه خدا می‌رود، با پروردگار پیمان می‌بندد که برای پایداری اسلام و قرآن جان خود را قربانی کند و دشمنان با توطئه‌های شیطانی نمی‌توانند به منافع خود دست یابند.

سروده دیگر قزوه در مورد حج «خرابم کن که آبادم کنی باز» است:

... می‌یی خواهم که حالم را بداند	برایم تا سحر حافظ بخواند
شفابخش دلی بیمار باشد	«الهی نامه» عطار باشد
می‌یی کز هر رگش الله جوشد	خط جورش خطایم را پیوشد
می‌یی خواهم که تا خویشم برد راه	می‌لبریز «حمد» و «قل هو الله»...
می‌یی خواهم می‌یی از خم لیکن	می «لَیِّکَ، اَللّٰهُمَّ لَیِّکَ»
می‌یی خواهم برقصد فلک را	می «بَا لَیَّتِنِیْ کُنَّا مَعَّکَ» را
می‌یی خواهم که «یا مولا» بگوید	حسینم وا، حسینم وا، بگوید
جهان مست و زمین مست و زمان مست	بیا ساقی که ما رفتیم از دست...

(قزوه: ۱۲-۱۰)

قزوه شعر «خرابم کن که آبادم کنی باز» را در موسم حج، در قالب مثنوی، مناجات گونه سروده و در آن مضامین عارفانه و عاشقانه به کار برده است. شاعر در این شعر خواهان شراب الهی است که شفابخش دل بیمار باشد، خطاها را پیوشد، از درخت بهشتی به دست آمده باشد و سرانجام موجب وصال به دوست و بقای بعد از فنا شود.

و سروده دیگر وی «خط نستعلیق ابرویت» است:

خدا را حلقه کعبه‌ست این یا حلقه مویت	چه دور افتاده‌ام از حجر اسماعیل پهلویت
تمام عاشقان برگرد گیسوی تو می‌چرخند	بخوان امسال ما را هم به بیت الله گیسویت
تعالی الله خود لَیِّکَ اَللّٰهُمَّ لَیِّکَ	چه لیکی که در هفت آسمان پیچیده هو هویت

قزوه در این غزل با اشاره به اجزای مختلف خانه خدا همچون، حجر اسماعیل، پرده کعبه و نوشته‌های روی آن و کاربرد تشبیهات زیبا به نوعی ارادت خود را به خانه خدا نشان داده و از پروردگار خواسته تا زیارت آن جا را نصیص کند. وی بیان می‌کند: عاشقان واقعی کسانی هستند که در همه حال مشغول طواف به دور معشوق الهی هستند و از پروردگار می‌خواهند پرده از روی ماهش بردارد که عاشقان در گاهش توفیق دیدارش را داشته باشند.

قزوه در پایان خطاب به خداوند می‌گوید: تنها زمینان نیستند که تو را لیبک می‌گویند، بلکه ذکر و تسبیح تو در همه عالم ملکوت پیچیده است.

چنان‌که پیش‌تر نیز آوردیم، قزوه شاعر معاصر در سال ۱۳۷۳ به سفر حج رفته و سفرنامه فرهنگی - ادبی «پرستو در قاف» را در این مورد نوشته است. در این سفرنامه، قزوه از همان ابتدای سفر، به دقت جزئیات را بررسی کرده و حج را از دیدگاه عرفانی، اخلاقی و اجتماعی بیان کرده است:

... حس غریبی است وقتی به مدینه نزدیک می‌شوی، شوق، دلهره... شاید باورت نمی‌شود که آمده‌ای... قزوه این‌طور بیان می‌کند: «بوی مدینه می‌آید. این را از نم نم باران فهمیدم. دل‌هایی تاباند و چشم‌ها گریان! دوست دارم بقیع را ببینم و چقدر دلم می‌خواهد، مدینه را بغل کنم. سه دانگ از بهشت باید همین جا باشد و ما وسعت این جا را نمی‌توانیم درک کنیم. قدم به شهری گذاشته‌ایم که روزی پیامبر ﷺ، علی ﷺ و فاطمه ﷺ در آن گام می‌زدند. جای پای تمام امامان را در این خاک می‌توان دید و عطر بال فرشتگان را می‌شود حس کرد.»

زمان محدود است می‌گذرد و گذشت، زود اما شیرین و جاودانه... دل‌کندن از مدینه و بقیع فرق دارد با همه دل‌کنندها... اما باید رفت... رفت و کمی آن سوتر دوباره وصل شد به معبود یکتا... اشک و لبخند... قزوه هم این‌طور بیان می‌کند: «لباس احرام پوشیده‌ایم. با مدینه خداحافظی می‌کنیم و اشک در چشمان همه نشسته است. از کنار بقیع می‌گذریم. سفره خدا گسترده است. باید رفت اگر چه با اشک. از دیاری لبریز از خاطره، به دیاری لبریز از درد...»

می‌رسیم به آنجا که برایش از همه دنیا و وابستگی‌هایش جدا شده‌ایم، جایی که باید بی‌رنگ شد و بی‌رنگ دید. قزوه هم که سراسر بی‌رنگی گردیده، می‌گوید: «و حالا نشسته‌ام کنار خانه خدا. نشسته‌ام کنار دلم، زندگی را می‌بینم که می‌چرخد، برخلاف

عقربه‌های ساعت، با نخستین چرخش طفل می‌شوم. سپس کودک می‌شوم، نوجوان می‌شوم، در چهارمین چرخش جوان می‌شوم دگر بار می‌چرخم و کامل مردی می‌شوم. می‌چرخم و پیر می‌شوم. می‌چرخم و می‌میرم و دگر بار طفل می‌شوم، می‌چرخم و گردونه همچنان می‌چرخد و از شنبه تا جمعه و هفت آسمان به سماع برمی‌خیزد. گردونه همچنان می‌چرخد...» چقدر زیبا می‌شد زندگی اگر همه، این چرخه را باور داشتند و می‌دانستند، زندگی تنها تکرار همین چرخه است. ماندنی‌ترین لحظه‌ها، لحظه‌هایی است که قصد قربت می‌کنیم... به یاد خدا هستیم... و برای رضای معبود خویش زندگی می‌کنیم... و خشنودی خدا ماندنی است... خشنودی خدا...

(قزوه، ۱۳۷۵: ۱۳۷ - ۹)

سخن فرجامین این که نگاه قزوه به حج، عرفانی، اخلاقی و اجتماعی است. وی عقیده دارد که حج همچون شرابی الهی است که حاجی با نوشیدن آن، تحوّل درونی در او به وجود می‌آید و از غیر خدا چشم می‌پوشد تا به مرحله قرب الهی برسد. قزوه در سفرنامه «پرستو در قاف» با زبان ساده و ملموس به بیان احساسات خویش در برخورد با اماکن مقدس مکه و مدینه پرداخته و با توصیف‌های زیبا و دلنشین خواننده را به حج و مسائل پیرامون آن علاقمند می‌کند.